

# آینده شهری تاریخی

بقلم پیترو گازولا رئیس افتخاری ایکوموس جهانی  
ترجمه دکتر عطاءاله شهاب پور

دوم قرن نوزدهم شکل گرفته و امروز با خطرناک‌ترین صورتهای خود جلوه‌گری میکند و آن ترک و رهائی شیوه قدیم شهرها و سپردن آنها بدست انحطاط و ویرانی است.

نخستین بازتاب این نظر عمومی دایره پذیرفتن بهترین مطلق پدیده صنعتی و فنی (تکنیک) جدید عبارت بود از بی‌التفاتی نشان دادن در باره بناهای کهن و تاریخی. تنها بناهایی که اهمیت چشمگیر داشته‌اند توانستند از تیشه ویرانی در امان بمانند و در واقع قرن‌ها سوابق افتخارآمیز باعث نجات آنها گردید. لیکن خود محیط و شبکه اتصالی شهر در اثر این طرز تفکر لطمه سخت دیده و ساختمانهایی که اهمیتشان در درجاتی پائین‌تر است جز چهار دیوار پیمائی نیستند که در اولین فرصت محکوم بتخریب میباشند زیرا در آنها اثری از یک جنبه آرام شاعرانه که توده ملت‌ها را تحت تأثیر قرار بدهد وجود ندارد.

با این وضعی که بیان گردید امروزه خانه‌ها و خیابانها که در واقع نشانه‌های مشخص قیافه شهرها بشمار میروند رفته رفته چهره‌ای زودگذر و یکنواخت و شبیه بخود گرفته‌اند. سکنه شهرها که دیگر نمیخواستند با فقدان رفاه خانه‌های کهنه دست بگریبان باشند، چندان متمایل بمرمت آنها در موقع مقرر نبودند و برای سکونت در منازلی جدید و بیشتر منطبق با نیازمندیهای عصر ماشین شتاب میورزیدند، در عمل شهرهای تاریخی کهن را بدست فراموشی سپرده و باعث تسریع انحطاط آن گردیدند و آنرا بمثابه شیئی از کار افتاده‌ای شمردند که فقط تا آن حد که قابل بهره‌برداری است باید از آن استفاده کرد. با این طرز

کمتز کشوری را در جهان میتوان یافت که از لحاظ آثار هنری و تاریخی باکشور ایران برابری تواند کرد.

مسائل و مشکلات مربوط به حفاظت حیاتی افتخارات این کشور، پیشرفت و عمران خودآگاه و تجدیدزندگانی موزون یادگارهای تاریخی کاری نیست که امروز به آن پرداخته باشند. اما هرگز مانند امروز باین اندازه جنبه اهمیت و فوریت نداشته است.

تبادل فکری نا محدود و سازنده بین همه علاقه‌مندان برقرار است که مراد از آن حل کردن یک مشکل اندیشه فرسا میباشد و این همان مشکلی است که گریبانگیر قاطبه کشورهای دارای تمدن کهن گردیده است. منظور این است که راه حلی برای یک مسأله بخرنج و پیچیده بدست آید و این امر همانا تکاپوی یک راه نوین زندگی است که به بشر اجازه میبخشد که از لحاظ معنوی و مادی استعدادهای خویش را شکوفا سازد. در این امر همه نسل حاضر انسانیت مسئول و صاحب وظیفه است.

همه ما بخوبی واقفیم که از دوران تثبیت «شهر مصنوعی ماشینی» که با کمال قدرت در همه جا مستقر گردیده، بلاد ما چگونه دستخوش انحطاط پی در پی شده است. علت این دگرگونی و اشکال را که گریبانگیر شهرهای ما گردیده باید در اهمیت و عنایتی جست که بشر در حق «ماشین» قائل گردیده است. آری این اندیشه واهی بمنز او راه یافت که راه سعادت و رفاه خویش را در ماشین یافته و از این طریق خوشبختی را بچنگت آورده است.

عامل دیگری که زاینده بی‌تعدالی است در نیمه

فکر، معایب خانه‌های فرسوده را تشدید کردند، به این ترتیب که حیاط‌ها راکه منبع نور و خنکی و هواخوری بود پوشانیدند، از بهبود بخشیدن به تأسیسات بهداشتی غفلت ورزیدند و آن جمال و زیبایی نخستین را با یک مدرنیسم زشت بنیاد تمویض نمودند.

چهره مصنوعی بناهای کویهای جدید را میتوان از جنبه دیگر نشانی شرم‌افزا از تحقیر و غفلت ما نسبت به نیازهای واقعی بشر به‌شمار آورد. این شکل‌های ناهنجاری که پیرامون ما را احاطه کرده در وجود ما اثر سوء میگذارد، در ما نگرانی و ترس میافزاید و مانع از آن است که نیازمندیهای روح زندگی مشترک اجتماعی را چنانکه باید بشناسیم. از یک سوی میتوان آنها را بازتاب ظاهر بینی‌های مضطربانه‌ما، ناخشنودی‌های پایدار ما، تنهایی فرد در دل توده‌ای که در آن غرق گردیده بشمار آورد و از سوی دیگر علت مشخص از دست فروهستن خاصیت انسانی در بشر امروز دانست. با این عمل که اعتماد سابق را که بخانه خود داشتیم اکنون با تأثیرات یک عمل مکانیکی زشت، معامله و تمویض کرده‌ایم، در واقع غفلتی مرتکب شده‌ایم که برای ما بسی گران تمام خواهد شد.

در مسیر جبر تاریخ، شهرها با توسعه و عمران یافته‌اند همیشه شاهد در هم آمیزی گذشته و آینده بوده‌اند. وظیفه ما اینست که نیازمندیهای امروز و دیروز را با هم آشتی دهیم. برای انجام این کار احتیاج به یک زبان و وسیله نوینی داریم که بتواند در چارچوب زندگی امروز ترکیبات اجتماعی عصر حاضر و میراث گذشته را توأم در نظر گیرد. اکنون بایستی بطرزی روشن و مثبت حساب کنیم که امروز چگونه میتوانیم از یک شهر کهن دارای کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم و ساختمان‌هایی که اغلب تاریک و مرطوب است بهره برداری نمائیم. برای حل کردن این مشکل اتخاذ یک روش واقعاً عملی و سودمند بهتر است از یک فکر و نظر افسانه‌ای و باستانی. امانبایستی از روح شاعرانه‌ای که از هر توده زنده مسکون بشری برمیخیزد غافل بود. این طرز فکر را هنوز قاطبه مردم نپذیرفته‌اند لیکن رفته‌رفته در حال توسعه و پیشروی است.

برای اینکه بتوان بمرحله عملی مسائل وارد گردید، بایستی همه نیروهای خود را بکار اندازیم تا مانع از آن شویم که ارزشهای «شهری» ضعیف و از آن بدتر تخریب گردد.

همین امر در سطح یک واحد مسکونی نیز صادق است: منظور تغییراتی است که برای نوسازی وابسته

بمصرف و گذران حیات لازم و ضروری است. برخی چیزها را که تا امروز با نظر یک امر زائد و غیر ضروری مینگریستند و انتخاب و گزینش آن واپسته بمیل و نظر مصرف‌کننده بود، امروز بایستی بعنوان واجب تلقی نمود. خلاصه بگویم: هر خانه‌ای بایستی یک چیز تازه و بیسابقه پیش‌بینی کند که نمایشگر شخصیت آن کسی باشد که در آنجا سکونت گزیده و این امر بایستی خارج از تاروپود خشک ترکیبات و مقرراتی باشد که توسط شه‌سازان و معماران شهری پیش‌بینی شده است.

اما در ورای هرگونه الزامات مادی، مسأله تثبیت نفوس بدون شك دقیق‌ترین مسائل بشمار میرود و در نتیجه بایستی آنرا با چنان دقت و توجهی مورد عمل قرار داد که قابل خلل نباشد. از طرف دیگر لازم است تصریح شود که هدف تثبیت جمعیت در هر حال، تنها از جنبه شاعرانه یا هنری نبایستی مورد نظر قرار گیرد زیرا صاحب ریشه‌های اخلاقی ژرف میباشد. مبانی آن بیشتر متکی بر مشاهده انطباق نفوس بزنگانی‌های محلی است، که بدلائل گوناگون از اجاق خانوادگی اصلی خود بجای دیگر هجرت میکنند. کسانی که بحل مسائل اجتماعی میپردازند، ولو اینکه این مسائل در موازات نظرات موردعلاقه آنها باشد، بتجربه دریافته‌اند که شرایط مهاجران تا چه اندازه غمناک و گاهی نیز تأسفبار است. باید دانست که این اشکال در انطباق بزنگی جدید منحصر به نسل اولیه مهاجران نیست بلکه در نسل‌های آینده نیز باقی میماند، چرا که نسل جدید در این محیط تازه با یک نوع دیرآشنائی سابقه‌دار مواجهند که اغلب اوقات در نسل جوان آنها نوعی واکنشهای بیفکرانه و غیرقابل پیش‌بینی بوجود می‌آورد. در بین مسائل وابسته بتجدید حیات شهرهای تاریخی موضوع پیوند کهنه به نو اهمیت بسیار دارد. میراث گذشته را باید در تمام ترکیباتش اعم از تاریخی، هنری و اجتماعی، شه‌سازی و اقتصادی مورد نظر و ارزشیابی قرار داد. نتیجه این طرز فکر آن است که نباید امر حفاظت و تجدید حیات آنرا یک موضوع راکد از یک ارزش صرفاً فرهنگی تلقی نمود، بلکه باید آنرا جزء عوامل پیش‌برنده زنگانی فردی و اجتماعی مجامع انسانی بشمار آورد. از نقطه نظر دیگر «کهنه»، به آن شکلی که یک وزن راکد برای تمدن ما تلقی میشود، وجود ندارد و لذا تضادی که بین کهنه و نو وجود داشت برداشته شده، و هرچیزی جنبه روز بخود میگیرد و از لحاظ لزومی که برای سکونت انسانی

دارد جلوه تازه پیدا میکند.

از این روی نبایستی دیگر رابطه بین کهنه و نو را بعنوان يك پیوند متضاد نگریم، بلکه بایستی آنرا يك پیوند جبری دانست که در آن هیچیک از دو عوامل پیوند نبایستی خود را مخفف و یا در درجه دوم اهمیت بنگرد. در آنجا که با میراث‌های مهم تاریخ و یا هنر سروکار داریم، خواه يك بنا بمعنی سنتی تام کلمه و یا يك ساختمان ساده و یا عوامل محقر ارتباطی شهرها، یعنی همه یادگارهای گذشته با این دید نوین يك ارزش حیاتی روشن پیدا میکند.

این موضوع مخصوصاً وقتی درست صدق پیدا میکند که به اثبات رسیده تا چه اندازه يك مرکز تاریخی میتواند جوابگوی نیازهای بسیار ویژه افراد باشد و این امر بخاطر جنبه خاصی است که نشان‌دهنده اثر پیوندی آن در زندگی اجتماعی است، به آن سان که شهرسازان ندانسته و یا نتوانسته‌اند در شهرهای تاریخی بمورد اجرا درآورند.

در واقع اگر عملیات روزمره ما در آنچه پیرامونمان را فراگرفته آئینه‌ای میبند که منعکس‌کننده رفتار ماست، تصویری که از شخص ما در محیط مادی که در آن بسر میبریم منعکس میشود بسی حزن‌آور است. این امر بآن حد میرسد که اشخاص بتماشای فضا قانند و توجهی بزندگی در آن ندارند این تفسیر بصری و جمالی که از يك بنا یا يك محیط بعمل میآید و همچنین توضیح درباره «شیئی که اهمیت تاریخی دارد» و یا بیان يك میراث فرهنگی معین بدون عیب و نقص نیست. علت اینست که اینگونه برداشتها تنها بیک جنبه از ارزشهای بالقوه این اموال توجه دارند و در نتیجه آنها را در حجمی قرار میدهند که از ما جدا میشوند، در يك دورتمائی گذارده میشوند که موجب تضعیف نور آنها است و مرادشان اینست که آنها را در يك زاویه مبهمی در يك پوشش از احترام و زینت محصور نمایند. وقتیکه ما این میراث‌های فرهنگی را تنها از جنبه‌های هدفی بنگریم دیگر نمیتوانیم توجهی بخواص و ویژگیهای خصوصی‌تر و جنبه شخصی آنها میدول داریم. لذا اغلب از یاد میبرند که این میراث‌های تاریخی مشخص کننده ویژگیهای يك محل خاص است و در تعیین هویت آن تأثیر میبخشد، آنچنان مشخص و روشنش میسازد که قابل اشتباه با هیچ واحد دیگر نیست و در واقع شاخص هائی است که مشاهدات و خاطرات ما بدانها پیوسته است. در شهرهائی که فردا ساخته خواهد شد، این میراث‌های فرهنگی میتوانند ریشه‌های فردیت ما را در

جوهره منظره مجتمع شهرها پیسازی کند و يك رابطه موزون بین وجود فعلی ما با محیطی که در آن بسر میبریم (که در يك معنای ویژه مشخص‌کننده وجود ماست) برقرار سازد.

پس میتوان بضرر قاطع گفت که در صورتهائی که تا دیروز بعنوان «مرده» تلقی میشدند، در واقع زنده ترین عوامل مشخص‌کننده فردیت يك مجتمع وجود دارد، چیزی است که هرگز قابل تکرار نیست، درحقیقت پیوندی است بین شخصیت هر قطعه از مجتمع و خود مجتمع.

وقتیکه موضوع را از این زاویه مینگریم درمی‌یابیم که امر حفاظت آثار تاریخی حالت مرمت و نوسازی بخود میگیرد. مقصود تجدید و مرمت انسانی ترین و اصیل‌ترین ویژگیهای آن، ایجاد تعادل و تأمین يك وحدت از دست‌رفته است.

بمنظور تأمین این مرمت علاوه بر قوانین جدیدی که البته لازم است، نخستین توجه اساسی ما بایستی معطوف برداشتی متفاوت و عمیق از توقماتی باشد که ما از مجتمع‌های محل حیات خود انتظار میبریم.

منظور اساسی بیشتر باید متوجه رابطه بین «انسان و شهر» باشد که در این شصت سال اخیر دستخوش ویرانی گردیده است. شهر علاوه بر جنبه «شهری» بایستی بعنوان يك محل التقای جمعی، قلب مسکن مجتمع، و يك مجموعی از فضاها تلقی شود که امکان تبادل دائمی بین فرد و محیط مادی یا بشری را در حیطه دسترس قرار دهد.

این حقیقت که ما بتوانیم بار دیگر در میان شهر مناطقی کشف کنیم که محیط زندگی باشد و در آن از آمد و شد وسائل نقلیه چشم‌پوشی نسائیم، معنایش اینست که در محله‌های مختلف شهر قدیم مناطق حیاتی یافته‌ایم.

در ضمن این اکتشاف، بایستی علاقه‌های مختلف را در مدنظر گرفت، از قبیل شرایط و سن افراد مختلف ذینفع، و نبایستی عوامل مشترک و پیوندی را که در شهر قدیم باعث ایجاد برخی تأسیسات و بعضی ترجیحات شده است از خاطر زدود.

از توجه به این موضوع که هسته قدیمی شهر را بایستی بیشتر از لحاظ ویژه اجتماعیش تلقی نمود، يك نتیجه اصولی بدست میآید و آن اینست که کارهای مرمت و حفاظت را بایستی در امر حفاظت استخوان بندی خود اپنیه متمرکز ساخت نه حفظ مناظر و محیط. هرگاه بخواهیم بطور ژرف وارد این مسأله شویم، مشکل نخواهد بود که بعللی پی بریم که چرا شهر قدیمی

مؤثر برای بهبودی اجتماعی بشمار می‌رود.

آنچه در این مقال بیان گردید چیزی جز تحلیل اصول و روش‌هایی نیست که بایستی در برقراری يك طرح سالم‌سازی و توسعه يك شهر تاریخی بعمل آورد تا بتوان از این مرکزکهن بهره‌ای نوین حاصل نمود. برای اینکه این عمل موجب يك تجدید حیات واقعی گردد بایستی آنرا با يك روشنی و دقت خاصی انجام داد، چه در حین آغاز کار و چه در انجام و پایان آن. این طرح که بایستی در اجرای آن همت‌گماشت بایستی در عالم خود تکذیبی باشد در قبال هرگونه بی‌تفاوتی و قطع اتصال ناشیه از خودخواهی و رفتارهای واکنشی. منشأ این حالات را بایستی در غرور و تکبری که از انجام وظیفه گاهی دست می‌دهد و از موانع و عدم تکافوی کوشش‌های اقتصادی بپراوردن این نیازها جستجو نمود. پایه و اساس این وضع را نیز بایستی از فقدان اعتماد و وجود سوءظن دانست که ریشه‌اش در معاملات مالی است که در اثر مشاهده امکان از دست رفتن منافع احتمالی پدید می‌آید. مخصوصاً از این نقطه نظر. است که همکاری و تعاون همگانی لازم می‌گردد تا بوسیله آن بتوان سدهای عدم تفاهم را خراب نمود، عدم تفاهمی که مولود منافع اقتصادی گروهی یا ناشی از يك رکود فکری است.

وظیفه برنامه‌ریزان و یا بهتر بگویم گروه‌های کارشناسان مختلف موظف باتخاذ تصمیمات در برنامه ریزی‌های فعال و ضروری است که تکالیف خویش را با منت‌های مراقبت و احتیاط انجام داده و از هرگونه اقدام سرسری و یا شتاب‌آمیز خودداری کنند. بویژه بایستی این نکته را در مد نظر داشت که يك شهر قدیمی در عالم خود بمثابة يك بنای واحد بشمار می‌رود و هرگونه دخالتی که در بخش‌هایی از آن بعمل آید موجب انهدام قطعی توازن و هم‌آهنگی است که ثمرهٔ يك پیشرفت متدرج است که طی قرن‌ها بمنصه ظهور رسیده است. بهمین خاطر، است که گروه‌های مسئول برنامه‌ریزان نبایستی هرگز بانهدام يك ساختمان ولو بسیار محقر باشد رأی دهند و اینطور اظهار نظر کنند که قطعاً غیرقابل ترمیم است. برعکس بایستی با دانش و آگاهی و توانائی کافی از بهترین و مدرن‌ترین اصول و روش های فنی در زمینه تقویت و ترمیم استخوان‌بندی ابنیه خسارت دیده و در حال ویرانی بهره‌برداری نمایند.

تا امروز بصورت کالبدی شهری باقی مانده که برای زندگی مناسب‌تر و برای احتیاجات بشری جوابگوتر است. در زمان سابق هنوز شهر را مشمول قانون ناپایداری متعلقات انسانی بحساب نمی‌آوردند. تکامل و تغییرات صورتها باعث نمی‌گردید که رابطه مشورتی بین گذشته و حال که باعث ایجاد طرح‌های شهرسازی و معماری در طی قرون متمادی گردیده منقطع شود. پیامی را که از يك محیط طبیعی و از ترکیبات شهری و رنگ مشخص آن ساطع بود محترم می‌داشتند.

در گذشته مراکز شهری با دقتی فراوان مفصل بندی می‌گردید. در پیرامون هسته مرکزی متراکم شهر که در پناه قلمه‌ها و باروها مستقر شده، هسته‌های فرعی و یا محله‌ها بصورت چنگک‌هایی رشد نموده است. مناطق کشت طبیعی نباتات و کشت‌های کشاورزی شهر ها را چون حلقه در خود می‌گرفت و کمربندی بین قسمت مرکزی بسیار متراکم و فروع خارچی شهر بوجود می‌آورد. به این ترتیب صحرا بداخل شهر میرفت و این دو عنصر که با هم وحدت مییافت و ویژگیهای محیط را میساخت. در این اواخر تعداد بیشماري ساختمانهای نامنظم و پراکنده از هر سوی سبز شده و جای فضاهای سبز را گرفته و آنها را از بین برده است. بخاطر همه این دلایل و همچنین بععل دیگر که شاید بدان پی نبرده‌ایم ولی تا حدی به آن راه می‌بریم، در شهرهای قدیم انسان میتواند راه زندگی را بیاید یا بهتر بگویم وجود شهر او را دعوت میکند که يك زندگی اجتماعی و مشترک فعال‌تری را بگذراند که طی آن انسانیت وی خواهد توانست بهتر خودنمایی کند و پیشرفت داشته باشد.

خاصیت دیگری در شهر قدیم وجود دارد که آنرا يك مرکز زندگی مطلوب‌تری جلوه می‌دهد و آن اختلاط چیزهای باصطلاح طبقات اجتماعی و یا بهتر بگویم طبقات مختلف مردمان است. ماهیت شهر قدیمی طبیعتاً طوری است که نمیتواند طبقه‌ساز باشد. با مخلوط کردن ساختمانهای مهم و متوسط و فقیر بیکدیگر باعث پیوند و نزدیکی و تفاهم و ارتباط متقابل طبقات مختلف مردمان یعنی افراد ثروتمند و افراد فقیر، مردم دانا و بیسواد، صدیق و نادرست گردیده است. این حقیقت که از همان دوران مدرسه کودکان طبقات مختلفه جامعه و مسیرهای مشترکی را می‌پیمایند خود يك قدم مهم و